هو العلیم

نور قیامت با تاریکی کافران چگونه جمع می‌شود؟

تأثیر اعمال و صفات درونی بر ظهور حقیقت

معاد شناسی - ماه مبارک رمضان - سال ۱۳۹۶ هـ. ق

استاد
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس‌اللّه‌سرّه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وَصَلَّى اللهُ عَلَى خَيرِ خَلقِهِ محمَّدٍ و آله الطَّيِّبين الطّاهرين
و لعنةُ الله علَى أعدائِهم أجمعين

نورانی بودن قیامت و سرنوشت اهل ظلمت

بحث معاد دیشب در این‌باره بود که آن عالَم، عالم اشراق است و عالم نور؛ بنابراین هیچ‌یک از موجودات آن عالم از موجود دیگری محجوب نیستند و همه چیز برای همه چیز ظاهر و بارز است.

بعد در اینجا یک مطلب پیش می‌آید و آن اینکه افرادی که از این دنیا به آن دنیا می‌روند و اینها اهل شقاوتند، اهل معصیتند، اهل کفرند و در آنجا مورد غضب پروردگار واقع می‌شوند و در آتش می‌افتند، آنها حالشان چطور است؟ با آنکه آنجا عالم اشراق و نور است، آیا وجود آنها هم نورانی است و مُشرق است؟ یا نه، ظلمانی است؟ و اگر وجود آنها نورانی باشد، پس عذاب و گرفتاری و در تحت اسماء جلالیّه پروردگار واقع شدن یعنی چه؟ و اگر وجود آنها ظلمانی باشد، بنابراین آن عالم که سنخه‌اش عالم نور و اشراق و ظهور و بروز است، چگونه وجود آنها که ظلمانی است، با آن عالم نور و اشراق مسانخت دارد؟

ظهور اندوخته‌های دنیوی در آخرت

در این هیچ شبهه نیست که افرادی که از این دنیا می‌روند، هرچه در این دنیا کسب کنند، با همان می‌روند؛ یعنی: ﴿وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ﴾[1]؛

«از براي انسان نيست مگر آنچه را كه كسب مي‌كند، كار مي‌كند و آنچه كه كسب مي‌كند و كار مي‌كند، بعداً ديده مي‌شود.» بنابراين هر درجاتی که انسان در آن عالم به‌دست می‌آورد، در اثر اعمالی است که در اینجا انجام داده؛ منتهی آن اعمال در آنجا بروز و ظهور دارد و اگر هم در آنجا انسان ترقّی داشته باشد یا در نامهٔ عمل او چیزهایی نوشته بشود بعد از مردن، بالاخره به‌واسطهٔ اعمالی است که در دنیا انجام داده و این اثرات باقیه‌ای داشته و الّا فی حدّ نفسه آن عالم، عالم فعل و کار نیست: «اليَوم عملٌ ولا حِسَابَ وَ غَدَاً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ؛ **امروز روز عمل است و حسابي نيست و فردا روز حساب است و عملي نيست.**»

بسته شدن نامهٔ عمل هنگام مرگ

بنابراین انسان در این دنیا هر عملی که انجام بدهد، عمل خوب، بد، هر نیّتی که داشته باشد، هر غریزه‌ای که او را به سمتی دعوت کند، هر عقیده‌ای که داشته باشد، تا موقع مردن دیگر مُهر می‌شود و نامهٔ عمل بسته می‌شود. روی این نامه عملی که انسان در دنیا برای خودش تعیین کرده، در آنجا محاسبه می‌شود؛ حالا هر عملی که انجام داده و نامهٔ عمل خود را به هر کیفیّتی تدوین کرده...

تداوم تاریکی باطن پس از مرگ

این یک امر مسلّمی است: افرادی که در این دنیا دنبال معارف الهیّه نرفتند، خدا را نشناختند، برخلاف غرایز الهیّه‌ای که خدا به آنها داده، رفتار کردند، اهل ستم بودند، اهل شقاوت بودند، اهل گناه بودند، همین‌طوری که روح آنها در این دنیا ظلمانی است و بین آنها و بین حقیقت حجاب و سَتری واقع شده و نور ندارند، در آنجا هم همین‌طور؛ آنجا هم نور ندارند.

﴿وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورًا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ﴾ ۱؛ «کسیکه خدا براي او نور قرار نداده، آن نور

۱[نجم (۵۳)، آیهٔ ۳۹ و ۴۰.]

ندارد.» آدم بی‌نور، بی‌نور است؛ هرجا برود، بی‌نور است. زید بن عمرو، این زید بن عمرو است؛ هرجا باشد، بیاید در مسجد، برود در خیابان، برود در منزل، هرجا باشد، اوست.

دل در تفسیر آیات قرآن

﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا﴾[1]؛

«کسي که در این نشئه، در این عالم کور باشد، در آخرت هم کور است.» کوری، نه این کوری چشمی‌ها؛ این اصلاً کوری نیست. در کتاب معارف الهی افرادی که کورند، اینها کور حساب نمی‌شوند:

﴿فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾[2].

این‌قدر آن بینایی مهم است و آن کوری مهم است، آن بینایی اُخروی و آن بینایی روحی و آن کوری روحی این‌قدر مهم است که این کوری‌های ظاهری و جسمی در مقابل او اصلاً کوری نباید حساب بشود. *قرآن* می‌گوید: «اصلاً این چشمها کور نمي‌شود؛ کوري مال آن دلي است که در سينه‌ها واقع شده و ادراکات خود را ازدست مي‌دهد و درك حقايق نمي‌کند.»

بنابراین: ﴿مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى﴾؛ یعنی: کسی که چشم حقیقتش باز نشده و ادراک اسرار عالم نکرده و ربط با خداوند پیدا نکرده و اتّکاء و اعتمادش بر ذات ازلی و ابدی قرار نگرفته و دنبال هوس‌های نفسانی رفته و بالنتیجه دیدهٔ قلب خود را در دنیا کور کرده، در آنجا هم کور است، آنجا هم محجوب است: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدِۭ﴾ ۱؛ «از دور به آنها صدا زده مي‌شود.»

﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ﴾. ﴿كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾ ۲.

عمل و حجاب قلب

این‌طور نیست که آنها در قیامت بروند و در مقام أَوۡ أَدۡنَىٰ قرار بگیرند و درجات قرب را طی کنند. نه، از پروردگار خودشان محجوبند؛ چرا؟ برای اینکه روی دل آنها رین گرفته؛ رین یعنی: چرک، ﴿رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ﴾.

به‌واسطهٔ چه؟ ﴿ما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ یعنی: آن اعمالی که در دنیا انجام دادند، حکم رین و چرکی است که قلب آنها را گرفته و نمی‌گذارد چراغ قلب آنها از پشت پردهٔ رین و چرک‌ها خارج بشود و عالم خارج را در اینجا مشاهده کند. مثل: چراغی که اینجا آویزان است، اگر اطراف این چراغ دود بگیرد، چرک بگیرد، آن چراغ هم در باطن روشن باشد، نمی‌تواند شعاعش از آن جلد و پوسته خارج بشود و اشیایی که در خارج هستند، به‌واسطهٔ نور چراغ مشاهَد بشود. چراغ دل هم همین‌طور است: ﴿وَمَنْ كانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ﴾.

تفسیر آیات طه درباره اعراض از یاد خدا

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَعْمَىٰ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِىٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَا ۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ﴾.

معیشت تنگ و فشار درونی اعراض‌کنندگان

---

۱ [*نور* (۲۴)، ذیل آیهٔ ۴۰.]

۲ *اسراء* (۱۱۱)، آیهٔ ۷۲.

خدا می‌فرماید: «کسي که از ذکر من، از یاد من اعراض کند، مرا فراموش کند، اوّلین عکس‌العملي که براي او پیدا مي‌شود، این است که در دنیا به گرفتاري مي‌افتد.» به درد چه کنم، چه کنم، می‌افتد. معیشت و عیش او در دنیا به‌طور ناگواری و سختی، ولو اینکه دارای میلیون‌ها ثروت باشد، ولو اینکه دنیا برای او باشد، ولیکن در تنگی و در تنگنایی زندگی می‌کند، در فشار روحی و خواطر شیطانی زندگی می‌کند و این دنیا با این گسترش برای او تنگ است و معیشت او به سختی و ناراحتی به‌دست می‌آید.

میلیون‌ها ثروت دارد، ها! امّا یک غذای راحت نمی‌خورد؛ یک خواب راحت نمی‌کند، یک نفس راحت نمی‌کشد؛ این نتیجهٔ اعراض از ذکر خداست.

فراموشی آیات و نابینایی در قیامت

کسی که از ذکر خدا اعراض کند، از یاد خدا اعراض کند، از اعتماد و اتّکاء به خدا اعراض کند، لازمهٔ زندگی دنیوی او گرفتاری است: ﴿وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ﴾؛ «ودیگر در روز قیامت ما او را کور محشور مي‌کنیم، نابینا محشور مي‌کنیم.»

می‌گوید: «اي پروردگار من، تو چرا مرا کور محشور کردي؟» ﴿وَقَدۡ كُنتُ بَصِيرٗا﴾؛ «من در دنیا چشم داشتم.»

خداوند خطاب می‌کند:

«بله، همین طور است؛ آیات ما به تو رسید، براهین توحید ما به تو رسید، براهيني که تو را به ما بپیوندد، به تو رسید، مطلب به تو ابلاغ شد، فراموش کردي، اعتنا نکردي، پشت گوش انداختي. تو ما را فراموش کردي؛ نتیجه عمل فراموش کردنت این است که امروز تو هم فراموش شدي.»

یعنی: همین‌طوری که آیات ما به تو رسید و فراموش کردی، چشم دلت را باز نکردی به آن آیات و دنبال نکردی و به‌واسطهٔ عمل صالح و اعتقاد پاک و ازخودگذشتگی آن حجاب قلب را از بین نبردی و آن چرک‌ها را از روی قلبت نزدودی و بالاخره در حجاب و کوری باطن ماندی و نتیجه‌اش همین کوری است دیگر؛ یعنی: با همان حالی که در دنیا بودی، با همان حال به اینجا آمدی. این نتیجهٔ همان عمل توست.

از این آیه هم به‌خوبی استفاده می‌شود که کسی که در اینجا ربطی با خدا پیدا نکند، سر تسلیم فرود نیاورد، سجدهٔ حقّ نکند، اطاعت امر پروردگار نکند، در مقام عبودیت درنیاید، با همین حال هم می‌رود. در دنیا هم در ظلمت است، در کوری است، در نابینایی است؛ حالا تمام قیامت عالم اشراق باشد و بالاخره این کور است.

نور مؤمنان و محرومیت منافقان در سورهٔ حدید

آیه‌ای داریم در سورهٔ حدید، ان‌شاءالله مفصلاً وقتی که ما بحث از صراط بکنیم و از اعراف، آن آیه مورد بحث واقع خواهد شد. حالا اجمالش را آن مقداری که نیازمند به بحث امشب هستیم، بیان می‌کنیم:

﴿يَوۡمَ تَرَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَسۡعَىٰ نُورُهُم بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِم بُشۡرَىٰكُمُ ٱلۡيَوۡمَ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ يَوۡمَ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱنظُرُونَا نَقۡتَبِسۡ مِن نُّورِكُمۡ قِيلَ ٱرۡجِعُواْ وَرَآءَكُمۡ فَٱلۡتَمِسُواْ نُورٗاۖ﴾[1]؛

نور اعمال در برابر مؤمنان

«یك روزي مي‌آید، اي پیغمبر، که تو مي‌بیني مؤمنین و مؤمنات، مردهاي مؤمن و زنهاي مؤمنه، اینها که وارد قیامت مي‌شوند، نور از جلو دست آنها شتابان است.» کدام نور؟ ﴿نُورُهُم﴾؛ «نور خود

آنها.» نور خود آنها جلو دست آنها، پشت سر آنها شتاب می‌کند. زودتر نور حرکت می‌کند و آنها که حرکت می‌کنند و می‌روند، قبل از اینکه هرجا واقع بشوند، نور آنها آنجا را روشن کرده و تاریکی‌ها را برای آنها روشن نموده؛ این مال مؤمنین و مؤمنات است.

حالا چرا این نور ﴿يَسۡعَىٰ﴾ شتاب می‌کند جلوی انسان؟ نور عمل انسان است دیگر. همین‌طوری که انسان در دنیا خودش از اینجا اعمالی انجام می‌دهد، این اعمال را جلو می‌فرستد، دنبالش هم که حرکت می‌کند، این اعمالی که جلو فرستاده، نوری است؛ از آنجا شتاب می‌کند و می‌رود و تمام آن عوالم را و عقبات را برایش روشن می‌کند.

بشارت فرشتگان به بهشت و جاودانگی مؤمنان

ملائکه به آنها بشارت می‌دهند: ﴿بُشۡرَىٰكُمُ ٱلۡيَوۡمَ﴾؛ امروز برای شما بشارت از چیست؟ ﴿جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾؛ «بیائید در این بهشت‌ها.» این بهشت‌هایی که آن‌قدر درخت‌هایش سر به هم آورده که از شدّت انبوهی زمینش دیده نمی‌شود، آن‌قدر این درخت‌های لطیف و سرسبز و خرّم متراکم است و زمین‌هایش هم همه نهرهایی جاری است از آبها. حالا چه آب‌ها؟ همان‌طوری که در *قرآن مجید* داریم، نهر شیر است و نهر آب است و نهر عسل مصفّاست و نهر شراب است و ﴿وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ خَمۡرٖ﴾. اینها روی زمین‌های بهشتی جاری است. «مُخَلَّد باشید! همیشه اینجا هستید با آرامش؛ هیچ کس شما را بیرون نمي‌آورد و این فوز عظیم نتیجة عمل خود شما است.»

﴿يَوۡمَ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱنظُرُونَا نَقۡتَبِسۡ مِن نُّورِكُمۡ﴾

حقیقت نفاق و دوگانگی زبان و دل

امّا منافقون و منافقات؛ مردهای منافق و زن‌های منافق. منافق به آن کسی می‌گویند که زبانش با قلبش دوتاست: زبانش ایمان آورده، قلبش ایمان نیاورده.

زبانش می‌گوید: «آقا، نوکر شما هستم؛ قربان شما؛ فداي شما!»
قلبش می‌گوید: «اي ناجنس!»
زبانش می‌گوید: «براي حضرت آیت اللـه صلوات بفرستید!»
قلبش می‌گوید: «خدا هلاکش کند!»

پایین‌ترین مراتب دوزخ برای منافقان

این آدم مفسد است؛ این منافق است، منافق! و چقدر بد است این منافق! از کافر بدتر است؛ چون ﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ [1].

آن دَرَکِ اَسفَل...

عبادت ظاهری در خدمت خیانت

آن کسی که قلبش کافر است امّا زبانش کلّاً یک خیانت علی‌حدّه از قلبش دارد که دوگانگی دارد، خودش را مسلمان جلوه می‌دهد، می‌آید در مسجد جزء نمازگزارها، *قرآن* می‌خواند، *مفاتیح* می‌خواند، امّا برای جاسوسی! این منافق است. جایش چیست؟ ﴿فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ﴾.

کافر است امّا می‌آید خدمت پیغمبر، نماز می‌خواند، دست پیغمبر را می‌بوسد؛ ولیکن شب‌ها که می‌شود، می‌رود با همان یهودی‌ها که در مدینه هستند؛ از شب می‌نشینند تا صبح جلسه می‌کنند و نقشه می‌کشند برای از بین بردن پیغمبر و شکست اسلام. آیات *قرآن* بیان می‌کند، ها! ﴿إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ﴾ [1]. شب تا به صبح بیتوته می‌کنند؛ پیش تو هم می‌آیند، می‌گویند: «ما تسلیمیم؛ آمَنّا سَلَّمنا...

اینها منافقند؛ کار اینها خیلی سخت است.

اقتباس نور از مؤمنان

منافقون و منافقات، مردهای منافق و زن‌های منافق، در روز قیامت اینها که نور ندارند، هیچ نور ندارند؛ در ظلمت محضند و آنجا هم جلویشان همه‌اش تاریکی است؛ عقبات است، کوره‌راه‌ها... بلغزند از آن سر قلّهٔ کوه بیفتند در آن عمق درّه، یک خطای مختصر آنها را در آتش می‌اندازد. و این راه‌های طولانی را هم باید بروند. یک قدمش را کسی نمی‌تواند برود، چه برسد اینها می‌خواهند بروند با آن نابینایی و کوری‌اش و ظلماتی است که در آن غوطه‌ورند! این بیچاره‌ها رو می‌کنند به آن مؤمنینی که نور دارند:

﴿يَوۡمَ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلۡمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱنظُرُونَا نَقۡتَبِسۡ مِن نُّورِكُمۡ﴾

می‌گویند: «به ما نگاه کنید؛ ما از نور شما یك تکه برداریم، یك بهره‌اي برداریم، یك قَبَسي برداریم.» ﴿نَقۡتَبِسۡ﴾ یعنی: یک قَبَسی، یک شعله‌ای، یک مقداری برای خودمان برداریم.

تفاوت جهت حرکت مؤمنان و منافقان

می‌گویند: «به ما نگاه کنید.» معلوم می‌شود که روی آنها این طرف نیست. درست هم هست؛ روی مؤمنین که به طرف منافقین نیست؛ روی مؤمنین به طرف مقام قرب است، روی مؤمنین به طرف مقام یمین است و از آن‌طرف دارند رو به سعادت می‌روند. منافقون و منافقات از اشقیا هستند و آنها رو به ظلمت دارند می‌روند، آنها رو به جهنّم دارند می‌روند و لذا روها با همدیگر متعاکس است.

منافقون و منافقات به مؤمنین و مؤمنات می‌گویند که:

«شما رو برگردانید، يك نگاهي به ما كنيد تا اين نور تاباني كه از صورت شما جلوي دست‌هاي شما و همينطور شتاب مي‌گيرد و اين طور مي‌رود، يك قدري هم به ما برسد و ما هم يك قدري از آن بهره بگيريم و جلوي پاي خود را ببينيم؛ يك كمي، ها!»

﴿نَقۡتَبِسۡ﴾؛ آن نورهایی که جلوی شما را روشن کرده و دارد می‌رود، مثل چه؟ نورافکن‌های خیلی پرنور که شب‌ها می‌اندازند در بیابان و راه‌های دور را می‌بینند. اسمش چیست آقا؟ هان! پروژکتور. «این صورتتان را رو به ما کنید؛ يك كمی ما از این نورها براي خودمان برداریم.»

﴿نَقۡتَبِسۡ﴾؛ یک قَبَسی. ﴿قِيلَ ٱرۡجِعُواْ وَرَآءَكُمۡ فَٱلۡتَمِسُواْ نُورٗا﴾

دنیا به‌عنوان سرچشمهٔ کسب نور

به آنها گفته می‌شود؛ حالا مؤمنین می‌گویند، ملائکه می‌گویند، گفته می‌شود به آنها، آقاجان: ﴿قِيلَ ٱرۡجِعُواْ وَرَآءَكُمۡ﴾؛

«رجوع كنيد پشت سر؛ از آنجا نور بياوريد. اينجا عالم نورزائي نيست؛ وجود شما بايد نور داشته باشد، ندارد! آن مؤمنين و مؤمناتي كه با خود نور دارند، آنها از پشت سر نور آوردند، از دنيا نور را برداشتند و آوردند. اينها نورخود آنهاست؛ از دنيا برداشتند آوردند. شما هم برگرديد، برويد دنيا؛ از آن جا نور برداريد بياوريد. اينجا كه عالم نور نيست!»

تشنگی منافقان در برابر برخورداری مؤمنان

این بیچاره‌ها و این مساکین یک کمی نور می‌خواهند، یک کمی نور! آقا، خیلی عجیب است! آن مؤمنین و مؤمنات افتاده‌اند داخل دریاهای آب، دارند شنا می‌کنند؛ این بدبخت‌ها تشنه یک جرعه آب می‌خواهند، یک جرعه!

می‌گویند: «محال است؛ این جرعه را از آن جا باید بیاوري.» ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيۡسَ بِظَلَّٰمٖ لِّلۡعَبِيدِ﴾[1]؛

حجت پیش از عذاب الهی

«و خداوند نسبت به بندگان خودش که ظالم نیست!» این آب را از آنجا باید بیاوری؛ نیاوردی، حجّت خدا تمام شد. ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [۲]؛

[۱]

و مطلب تمام شد؛ همین جمله!

نور ایمان و حیات حقیقی در آیات قرآن

پس منافقون و منافقات در آنجا نور ندارند؛ در ظلمتند. تقاضای نور هم می‌کنند، کسی به آنها اعتنا نمی‌کند. و همچنین دربارهٔ مؤمنین در همان‌جا می‌فرماید: ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ [۳]. امّا آنها غرقند در دریاهای نور! دریاهای نور مثل دریاهای آب می‌ماند؛ مانند اینکه در این دنیا یک آب‌های جزئی داریم، مثل آب چشمه؛ یک قدری بیشتر می‌شود، می‌شود آب نهر و رودخانه؛ بیشتر می‌شود، می‌شود آب شطّ و آب دریاچه و دریا و اقیانوس و اقیانوس کبیر. اینها آبند، ها!

اقیانوس برای مراتب نور

ما که ندیدیم چه خبر است؛ امّا آنهایی که در آن اقیانوس‌ها حرکت کردند و از یک طرف می‌خواهند بروند یک طرف دیگر، ده روز، دوازده روز، بیست روز، اینها می‌بینند خورشید در آب طلوع می‌کند و خورشید غروب می‌کند؛ اصلاً رنگ خشکی را نمی‌بینند؛ این روی آب است. عمق آب چقدر است؟ خدا می‌داند. دریاهای نور هم همین‌طور است؛ آدم را می‌اندازند در این دریاهای نور: ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾.

تفسیر آیهٔ حیات و نور در سورهٔ انعام

﴿أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِى بِهِۦ فِى ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِى ٱلظُّلُمَٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَٰفِرِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ﴾. سورهٔ انعام، آیه ۱۲۲. خدا می‌فرماید:

«آيا آن كسي كه مرده باشد، ما او را هدايت كرده باشيم، به واسطهٔ ايمان و عمل صالح او را زنده كرده باشيم و براي او نوري قرار داده باشيم كه با آن نور در ميان مردم رفتار مي‌كند، راه مي‌رود، در ميان مردم با آن نور عمل مي‌كند، آيا مَثَل او مَثَل كسي است كه در ظلمات غوطه ور است و اصلاً خارج نيست؟»

﴿كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَٰفِرِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ﴾؛ «ما اينطور براي كافرين آن چه را كه به جا مي‌آورند، زينت مي‌دهيم.» و روی آن ظلمات قلبی آنها که در آن غوطه‌ورند، به او دلخوشند. آنها دارای نورند؛ ولیکن اینها نور ندارند؛ آنها ظلمتند.

رفتار روزمره با قلب روشن و بصیرت

این آیه چه می‌خواهد بفرماید؟ زندگی ارتباط با پروردگار است. این‌چنین افراد را که ایمان آوردند و در ایمان خود راسخند، ما زنده کردیم و زنده هستند و برای او نوری قرار می‌دهیم که در میان مردم راه می‌رود؛ در میان مردم می‌رود، می‌آید، معاشرت می‌کند، نکاح می‌کند، تجارت می‌کند، زراعت می‌کند، سفر می‌کند، می‌خوابد، بیدار می‌شود ولی همه‌اش با نور است. قلبش نورانی است و از روی بصیرت و ادراک این اعمال را انجام می‌دهد، خلاف اعمالی که سایر مردم انجام می‌دهند.

سایر مردم هم همین کارها را می‌کنند: سفر می‌کنند، تجارت می‌کنند، بیل دست می‌گیرند، نکاح می‌کنند، بچه می‌آورند، مدرسه می‌روند، درس دارند، کار دارند؛ امّا همه‌اش در ظلمت است، همه‌اش

---

[۱] [*الانفال* (۸)، ذیل آیهٔ ۵۱.]

زیر پرده است. امّا اینها با یک قلب روشن و یک سینهٔ گشاده و فکر باز، مانند شخص بینا و بصیر که از روی تأنّی و تأمُّل دست به کار بزند، اینها کارشان را انجام می‌دهند. این نوری که به آنها می‌دهیم و در بین مردم ﴿يَمۡشِي بِهِۦ﴾؛ «راه مي‌رود»، آن نور است.

زندگی در ظلمت و گسست از حقیقت عالم

آیا این شخص مثل آن کسی که در ظلمات غوطه خورده و ﴿لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَا﴾ است؟ اصلاً از ظلمت خارج نیست؛ هیچ ربطی ندارد با خدای خودش. این عالم به این گستردگی را محدود و مقیّد می‌بیند؛ موجودات را از همدیگر جدا می‌بیند؛ خودش را از عالم جدا می‌بیند. با پدر و برادر و زن و فرزندش دشمن است؛ با ماشینش دشمن است؛ با چرخ ماشینش دشمن است؛ با رانندهٔ ماشینش دشمن است؛ با دکان کسبش دشمن است؛ با تلفنش دشمن است؛ با قاصد پست دشمن است. اصلاً تمام عالم و تمام موجوداتی که با او ربط دارند و بر اساس تعاون، استیناس و الفت بین آنها باید ربط و محبت پیدا بشود، به نظر جدایی و تنها می‌بیند.

تمثیل غرق‌شدن برای فرو رفتن در تاریکی

و خلاصه در یک زندانی گرفتار است و در یک محبس دارد می‌سوزد؛ در یک ظلماتی فرو رفته، عمیق؛ نمی‌تواند از آن ظلمات بیاید بیرون؛ چشم ندارد بیاید بیرون. این در ظلماتی فرو رفته؛ از هرجا بخواهد دنبال در بگردد و آن در را باز کند تا از ظلمات بیاید بیرون، گرفتار می‌شود در یک ظلمات دیگری؛ مثل افرادی که‌غرق می‌شوند در زیر لجّهٔ دریا هم هرچه دست و پا بزنند، یک کمی می‌روند پایین‌تر؛ باز هم دست و پا می‌زنند، یک کمی پایین‌تر تا به اینکه به هلاکت صرف برسند.

رشد عمل در مسیر خیر و شر

نتیجهٔ اعمالی که انسان در دنیا انجام می‌دهد، این است، ها! خدای علیّ اعلی، عمل انسان را نموّ می‌دهد. بله! اگر انسان در راه خیر حرکت کرد و در راه نور، آن عمل رشد می‌کند، نموّ می‌کند؛ اگر در راه شر حرکت کرد، آن عمل رشد می‌کند و نموّ می‌کند.

تمثیل بذر شیرین و هندوانهٔ ابوجهل

اگر انسان تخم هندوانه کاشت، هندوانهٔ شیرین و آبدار موقع افطار در ماه رمضان نصیب او می‌شود؛ اگر تخم هندوانهٔ ابوجهل کاشت، به‌جایش حنظل می‌آید بیرون. هندوانهٔ ابوجهل کوچک است، این‌قدر است؛ ولی به‌اندازه‌ای تلخ است که وقتی می‌خواهند مثال بزنند به تلخی، می‌گویند که: «مانند هندوانهٔ ابوجهل و حنظل.»

امداد الهی و اختیار مسیر انسان

[علی‌کلّ‌تقدیر ﴿كُلّٗا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنۡ عَطَآءِ رَبِّكَۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحۡظُورًا﴾ ۱؛ «هرکس هرچه بخواهد، ما به او مي‌دهيم؛ هرکس در هر مسيري واقع بشود، ما او را در آن مسير ترغيب مي‌کنيم.» ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ ۲؛ «ما راه را نشان داديم.» ای انسان مختار، در کدام راه حرکت می‌کنی؟ این راه بهشت است؛ این راه جهنّم.

الهی و ولایت طاغوت

پس در این آیه می‌فرماید چه؟ ﴿كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَاۗ﴾. پس معلوم می‌شود یک عدّه افرادی هستند که در ظلمات هستند، در تاریکی هستند و نمی‌توانند خارج بشوند. ظلمت در آنها فرو رفته؛ در قلب آنها رخنه کرده؛ اطراف و جوارح آنها از هر طرف ظلمت است؛ هرجا بروند، ظلمت است؛ در آخرت هم بروند، ظلمت است؛ در قبر ظلمت است؛ از قبر بیایند بیرون، ظلمت است؛

در تمام آن مراتب همه ظلمت است. ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾.

این را که بلدید که هان! در سورۀ چیست؟ در سورۀ بقره. این جزء آیةالکرسی است. آیةالکرسی را چرا آیةالکرسی می‌گویند؟ چون یک لفظی در آن است به نام کرسی: ﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ ٱلۡعَظِيمُ﴾ ۱.

مؤمنان از ظلمت به نور با سرپرستی خدا

آیۀ ۲۵۷ از سورۀ بقره، می‌گوید: «خدا ولّي آن كساني است كه ايمان آورده‌اند.» خدا سرپرست است، خدا مدبّر امر است؛ دست آنها را می‌گیرد و از ظلمت وارد نور می‌کند. ظلمت یعنی همان ظلمت نفس، همان استعداد. هر عملی که مؤمن انجام می‌دهد، رو به عالم نور حرکت می‌کند و خدا هم مربّی و مدبّر اوست تا اینکه او را وارد کند در حرم خودش.

گریز از خدا و گرفتاری در ولایت طاغوت

امّا ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ﴾؛ «آن كساني كه كافر شده‌اند»، اعراض کردند از ذکر خدا.

گفتند: «خدایا، ما تو را قبول نداریم! ما افرادي هستيم كه دنبال تجربه مي‌رويم؛ ما علوم محسوسه را قبول داریم؛ ما تو را لمس نکردیم، تو را حس نکردیم و لذا ما تو را قبول نداریم.»

تمثیل کبک برای حجاب فهم انسان

امّا بیخود می‌گویند، ها! خدا را از همه چیز زودتر می‌شود آدم لمس کند؛ آخر چیزی از خدا خارج نیست که انسان نتواند لمسش کند! اینها می‌خواهند فرار کنند. از که فرار کنند؟! از خودشان؟ از خدای خودشان؟! مانند آن کبکی که سر خود را زیر برف می‌کند که صیّاد نبیند. این در عالم واقع و در متن خارج، خود را از حکومت صیّاد خارج نکرده، بلکه یک پرده‌ای روی فهم و بینایی خود گذاشته و خودش را به دست خود به دست صیاد داده: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ﴾.

طغیان و پیامد خروج از فرمان خدا

آن کسانی که کافرند، دنبال خدا نمی‌روند، حکم خدا را قبول ندارند؛ خدای ازلی و ابدی و مهربان و رحمان و رحیم را قابل امر و نهی نمی‌دانند. از این خدا که فرار می‌کنند، در دامن که واقع می‌شوند؟ در دامن طاغوت. طاغوت یعنی طغیان؛ آن کسی که زیاد طغیان می‌کند و از جاده منحرف می‌شود و تجاوز می‌کند به حقوق خود و به حقوق مردم، آن را می‌گویند: طاغوت.

هرکه گریزد ز خراجات شاه *** بارکش غول بیابان شود

از دست رفتن نور در پیروی از طاغوت

حالا خیال می‌کنند که از حکم خدا که خارج بشوند، در یک عالمی می‌روند که آنجا بهجت است، لذّت است، مسرّت است. نمی‌دانند که از رحمت داخل در نقمت می‌شوند! ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ﴾؛ «آن كساني كه كافرند»، کافرند یعنی روی حق را می‌پوشانند، حق را می‌فهمند؛ «مدبّر و مدیر همۀ آنها طاغوت است.» آنها چه کار می‌کنند؟ ﴿يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِ﴾؛ «اینها را از نور وارد مي‌كنند در ظلمت.» آن مقدار نوری هم که دارد، از آنها می‌گیرند. کمکم هی می‌روند به سوی طاغوت؛ مدام می‌روند به سوی ظلمت، مدام متابعت می‌کند، مدام در ظلمت تا اینکه می‌رسند به ظلمت محض. ﴿أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾؛

«اینها یاران جهنّمند و در جهنّم مخلّدند.» چرا؟ چون جهنّم یعنی بُعد و اینها در عالم ظلمتند؛ پس مخلّدند در جهنّم. پس معلوم می‌شود یک عدّه افرادی هستند که در ظلمتند و مخلّدند در ظلمت؛ پس چگونه آن عالم، عالم نور است و اینها در ظلمتند؟

این آیات به ما می‌فهماند که در آنجا یک عدّه افرادی هستند که در ظلمتند؛ یک عدّه افرادی هستند که نمی‌بینند؛ یک عدّه افرادی هستند که گرفتارند، نابینا هستند و محجوب هستند.

حجاب کافران و ظهور دروغ در عالم صدق

نظیر این مطلب باز دربارهٔ حجاب سابقاً صحبت شد که آن عالم با اینکه عالم حجاب نیست و عالم بروز و ظهور است، ولی در عین حال بعضی از بعضی محجوبند: ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ﴾؛ «کفّار محجوبند.» و ما اگر نظرتان باشد، در آن مباحثی که در معاد کردیم، روی این مبحث مفصّل صحبت کردیم. نظرتان هست یا نه؟ چه موقع؟ سه سال پیش. آقای آقا شیخ محمّد، از هزار روز یک کمی بیشتر! ما روی این مسئله بیان کردیم. در اواخر ماه رمضان سنهٔ ۱۳۹۶ ما مباحثمان رسید به همین‌جا و تمام شد. حالا دومرتبه شروع کردیم به دنباله‌اش که در عین اینکه در آنجا عالم بروز و ظهور است، ولیکن کفّار و مشرکین محجوبند.

محدودیت وجودی به‌عنوان منشأ حجاب

این لازمهٔ چیست؟ این لازمهٔ وجودشان است؛ چون وجودشان وجود مقیّد و محدود است، در آنجا هم همین وجود هرچه بروز و جلوه داشته باشد، ولی از آن تعیّن و تقیّد خارج نمی‌شود.

آشکار شدن اعمال و ناتوانی از پنهان‌کاری

باز نظیر این آیاتی داریم در *قرآن مجید* که در آنجا مخفیّات ظاهر می‌شود. آنجا عالم، عالم صدق است؛ کسی نمی‌تواند دروغ بگوید. نکیر و منکر که از انسان سؤال می‌کنند در قبر، انسان به آنها دروغ نمی‌تواند بگوید.

می‌گویند: «مَن رَبُّك؟»

زبان انسان بند می‌آید؛ دروغ نمی‌تواند بگوید. در قیامت که از انسان سؤال می‌کنند، اینجا قدرت پروردگار برای همه روشن است؛ ﴿مالك يوم الدّين﴾ است. آنجا انسان دروغ نمی‌تواند بگوید؛ خدا را می‌بینند که قدرت دارد و اعمال خود را می‌بینند که چنین و چنان در دنیا انجام داده و جای او...

نقل آیات انعام و نحل دربارهٔ انکار گناه

ولیکن در عین حال در بعضی از آیات داریم که آنجا هم این افرادی که در اینجا اهل دروغ و اهل حیله هستند، آنجا هم می‌خواهند یک حیله‌ای بزنند و یک کلکی بار کنند و خلاصه خودشان را رها کنند. ﴿ٱنظُرۡ كَيۡفَ كَذَبُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡۚ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾ [۱].

[۱] ﴿مَا كُنَّا مُشۡرِكِينَ﴾.

در دنیا مشرک بوده، ها! آنجا از او سؤال می‌کنند: «چرا شما شرك آوردید؟»

می‌گویند: ﴿وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشۡرِكِينَ﴾ [۲]؛ «خدایا، قسم به وجود خودت که ما شرك نیاوردیم!»

[۲] ﴿ٱنظُرۡ كَيۡفَ كَذَبُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡۚ﴾؛

---

[۱] [*الانعام* (۶)، آیهٔ ۲۴.]

[۲] [*الانعام* (۶)، ذیل آیهٔ ۲۳.]

«يك نظر بيا تماشا كن!» عالم تماشا اينجاست. «اينها چگونه به خودشان دارند دروغ مي‌بندند!» ﴿وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾؛ «آنچه را كه افتراء مي‌بستند، گم شد.» ﴿فَأَلۡقَوُاْ ٱلسَّلَمَ مَا كُنَّا نَعۡمَلُ مِن سُوٓءِۭۚ بَلَىٰٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ ۱.

خلاصه آنجا هم يک كلكی بياورند و يک راه آشتی باز كنند و به يک قسمی خلاصه فرار كنند؛ راه مسالمت: «آقاجان، من نوكرتم! آقاجان، فلان، فلان...» چيست اينها؟! فايده ندارد.

﴿بَلَىٰٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾؛ «خدا عليم است به آن كارهائي كه شما در دنيا مي‌كرديد.»

ظهور سجيهٔ دروغ در قيامت

﴿يَوۡمَ يَبۡعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعٗا فَيَحۡلِفُونَ لَهُۥ كَمَا يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ وَيَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍۚ أَلَآ إِنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ﴾ ۲. خدا مي‌خواهد محشور كند؛ همين‌طوری كه اين ناجنس‌ها در دنيا به شما كلک مي‌زنند و قسم مي‌خورند، آنجا پيش خدا قسم مي‌خورند؛ قسم مي‌خورند پيش خدا، به ذات مقدّس خدا كه: «من اين كار را نكردم!» اين ديگر خيلی عجيب است! چرا اين كار را مي‌كنند، آقا؟ هان؟ حتماً بايد اين كار را بكنند؟ چرا؟ چون آن عالم، عالم بروز و ظهور است؛ كسی كه در دنيا سجيّه‌اش دروغ است، آن دروغ در آنجا ظهور پيدا مي‌كند.

خواب برای ظهور ملكات نفسانی

ببين آقاجان! آدمی كه دوست دارد دزدی كند، دوست دارد دزدی كند، اين در خواب هم خواب دزدی مي‌بيند. در بيداری اين طرف و آن طرف را نگاه مي‌كند كه كسی نبيندش كه دزدی مي‌كند؛ يواشكی دزدی مي‌كند. امّا در خواب كسی نيست ببيندش؛ دزدی مي‌كند. دزدها هميشه خواب دزدی مي‌بينند. مي‌گويی نه؟ برو از دزدها بپرس!

اشخاصی كه گران‌فروشی مي‌كنند، شب خواب مي‌بينند كه جنس‌ها را خريده و انبار كرده؛ مشتری‌ها دارند مي‌آيند؛ اين پايش ايستاده، با چوب حراج تومانی ۳ تومان دارد مي‌فروشد.

صبح كه از خواب بلند مي‌شود: «آخ! چرا خواب بود؟! چرا من خواب ديدم؟! كاش تو بيداري بودم، مردم را چاپيده بودم!»

شخص شهوت‌ران خواب شهوت مي‌بيند؛ اين مسلّم است. شخصی كه عالم است، آثار علم مي‌بيند؛ شخصی كه اهل عبادت است، خواب عبادت مي‌بيند؛ اين مسلّم است، ها! حالا اگر بخواهيم بحث و علّتش را برای شما بيان كنيم، خيلی طول مي‌كشد. رفقای ما هم كه به‌حمدالله همه تربيت‌شده و دوره‌ديده هستند؛ بنابراين اشاره‌ای كافی است.

دروغ‌پردازی و شكل‌گيری روحيهٔ فريب

حالا بياييم سر مطلب خودمان. اين شخص دروغگوست، دروغزن است. بعضی هستند، آقاجان، بعضی اوقات يک دروغ مي‌گويد و مي‌رود؛ بعضی دروغ‌پرداز و دروغ‌ساز هستند؛ يعنی جلو انسان مي‌آيد، يک حكايتی يک‌ساعتی بيان مي‌كند، از اوّل و آخرش دروغ است! مبتلا شديد به اين حقّه‌ها؟ من چون خودم مبتلا شدم، مي‌فهمم چيست. يک ساعت يک حكايت جعل مي‌كند، دروغ! و روح انسان هم خبر ندارد! بعد مي‌فهمد كه همه‌اش دروغ بود. چنان اين دروغ‌پرداز است و نكات دقيق را به هم ربط مي‌دهد و عقل انسان را از بين مي‌برد كه انسان تسليم مي‌شود.

اين روحيه‌اش، روحيهٔ مكر و روحيهٔ حيله و روحيهٔ دروغ شده؛ نفسش با اين حالت متحجّر شده، مثل سنگ! بله، آنجا مي‌آيد پيش پروردگار.

خدا مي‌گويد: «چرا اين كار را كردي؟»

مي‌گويد: «كي من اين را كردم؟!»

خدا می‌گوید: «والله تو کردي! اِنَّ الله هُوَ علیمٌ بِکُم.»
ـ ابداً من نکردم!
مباحثه با خود خدا می‌کند.
خدا می‌گوید: «بکن!»
می‌گوید: «ابداً من نکردم (؟) نیاوردم، این کار را نکردم!»

مثال دزد و شاگرد برای انکار حقیقت

عیناً مانند دزدها که دستش را کرده در جیب یارو، اسکناس‌ها دستش است؛ آدم تا مچش را می‌گیرد،
می‌گوید: «اي دزد!»
می‌گوید: «اي، کجا من دزدي کردم؟!»
اصلاً دزد را دستش را گرفته، قاتل را با چاقو گرفته دستش را؛ اقرار نمی‌کند.
می‌گوید: «من نکردم!»
اینها می‌آیند پیش پروردگار و طبق همان سجیّه و حالی که دارند، اعتراف نمی‌کنند؛ با اینکه آن عالم، عالم صدق است؛ با اینکه خدا را می‌بینند؛ با اینکه تمام اعمال خودشان را می‌بینند.
شاگرد مدرسه، امتحان دارد، امتحان فیزیک دارد، امتحان ریاضی دارد؛ صدها خراب بار آورده.
می‌گوید: «من درست حل کردم!»
معلم می‌گوید: «بابا، این مسئله...»
می‌گوید: «درست است!»
ـ بابا، این غلط است؛ نگاه کن!
می‌گوید: «درست است!»
برخورد نکردید با این افراد؟ خدا انشاءالله نگذارد آدم برخورد کند!

صورت مسئلهٔ صدق و کذب در قیامت

وقتی روح انسان خراب بشود، ها! تمام صدق را تفسیر به کذب می‌کند و باطل را لباس حق می‌پوشاند. خلاصه، اینها در آن عالم قیامت که عالم صدق است، آنجا می‌آیند اعتراف بر صدق می‌کنند و کذب هم می‌نویسند. این چطور می‌شود؟ آن عالم که عالم نور است، پس چرا اینها با ظلمتند؟ آن عالم که عالم صدق است، چرا اینها دروغ می‌گویند؟ آن عالم که عالم بروز و ظهور است، چرا اینها از همدیگر در حجابند؟

مراتب تجلی نور و پاسخ به پرسش ظلمت

حالا یک مقدّمه می‌گویم و مطلب را تمام می‌کنم. ببینید، درست است، تمام اینجا عالم، عالم نور است؛ ولیکن مراتب نور تفاوت دارد.

تمثیل سقف‌های بلورین و شدت نور

فرض کنید شما خورشید طلوع کرده؛ این خورشید اوّل می‌خورد به یک سقف بلورین و سقف شیشه‌ای، آن را روشن می‌کند. نور از آنجا می‌گذرد، وارد می‌شود بر یک سقف بلورین دیگری که آن یک کمی در آن کدورت است، یک کم! بلور است، ها! امّا یک کمی آن شفافیّت را ندارد. آن نور خورشید را حکایت می‌کند؛ ولی آن‌طوری که باید و شاید، نه.
از آن نور باز ترشح می‌کند به یک مقام پایین‌تری و به یک آینه‌ها و گلدان‌های دیگری که کدورت آنها بیشتر است و همچنین هی بیشتر و بیشتر. الآن تمام این از آن سلسله‌مراتب که آن نور را از خورشید گرفته‌اند و هر مرتبه‌ای به مرتبهٔ دیگر داده، با این تمام برای همه ظاهر است؛ همه در تحت خورشید هستند. و این نور پایین هم که در آن درجهٔ زمین واقع شده و نور از خورشید گرفته، اجمالاً نور از

خورشید گرفته و خورشید را هم می‌بیند، ولی بعد از ده حجاب؛ به غیر از آن سلسلهٔ مرتبهٔ عالی که بلافاصله نور را از خورشید می‌گیرد، آن نور را بدون رنگ و بدون غِش و بدون عیب از پروردگار می‌گیرد.

تفاوت مقام مقربان و اصحاب یمین

آنجا هم همین‌طور است؛ یعنی افرادی که اهل ایمانند، اهل تقوا هستند، از مقرّبین‌اند؛ ﴿يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم﴾. اینها در مقام قرب‌اند: ﴿لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾.

در مقام صدق‌اند؛ چیزی در آنجا از چیز دیگر محجوب نیست. افرادی که یک کمی پایین‌تر هستند، باز هم جمال خدا را می‌بینند؛ در عالم نور هستند، ولی بین آنها و بین پروردگار یک حجاب نورانی هست.

افرادی که پایین‌ترند، اصحاب یمین هستند و از مقرّبین نیستند؛ یک درجه پایین‌تر، هی می‌آید پایین‌تر، پایین‌تر تا به اشقیا برسد. اشقیا هم باز هم نور پروردگار بر آنها تجلّی کرده، امّا نه نور جمال؛ نور جلال، نور قهر. باز هم خودشان را در تحت قهر سلطان می‌بینند.

شناخت پادشاه از راه رحمت و مجازات

عیناً مانند یک پادشاهی که افرادی را آورده پیش خودش: افرادی که اطاعت کردند، به آنها جایزه می‌دهد، بهره می‌دهد و افرادی که گناه کردند و عصیان کردند، آنها را در زندان می‌اندازد. تمام این افراد الآن در پیش پادشاه حاضرند و همه پادشاه را می‌بینند و همه می‌شناسند و کسی انکار قدرت او را نمی‌تواند بکند؛ ولی آن افرادی که در تحت صله هستند، در تحت جمال او واقع شدند، مورد رحمت او واقع می‌شوند، از راه رحمت پادشاه را می‌شناسند؛ آن افرادی که گناه کردند، از نقطه‌نظر تازیانه و شلّاق و حبس که: «چرا مخالفت کردي؟!» پس باز هم اینها انکار قدرت نمی‌توانند بکنند؛ باید اعتراف به قدرت او بکنند، امّا در تحت صفت جلال.

بازتاب حقیقت در نفوس آمیخته با کذب

در آنجا کسی نمی‌تواند انکار قدرت پروردگار را بکند؛ چون خدا ظاهر است، عالم، عالم نور است؛ ولی فرق است بین مؤمنین و بین کافرین. آنجا عالم، عالم صدق است؛ ولی فرق است بین مؤمنین و بین کافرین. مؤمنین یک صدقی دارند که هیچ مشوب با کذب نیست؛ ولیکن کافرین نه! صدق دارند، چون آن عالم، عالم صدق است؛ ولی آن جبّلی ذاتی آنها که خمیره شده با کذب و در اثر کذب‌هایی که در دنیا گفتند و متحجر شده و متراکم شده روح آنها با آن دروغ‌ها، لذا آن صدق در این شبکهٔ قائم به وجود آنها تجلّی می‌کند و آن بلّور قلب آنها که آمیخته با رین و کثافات است، آن نور را این قسمی جلوه می‌دهد.

یعنی نور در آینهٔ تاریک، نور در بلّور خفه می‌تابد و لذا از نقطه‌نظر اینکه نور آمده، نمی‌تواند انکار کند؛ از نقطه‌نظر اینکه آینه تاریک است، اینها ﴿أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ﴾.

تفاوت درجات بهشت و درکات دوزخ

توجّه کردید؟ چون در آن عالم حجاب مادّه نیست، همه‌جا نور است؛ ولیکن آن نور در شبکه‌های نفوس مختلف تفاوت می‌کند. نفوس اولیا و شهدا و صدّیقین و انبیا و مقرّبین خیلی عالی است؛ وجود اصحاب الیمین پایین‌تر است. مراتب بهشت مختلف است. بهشت چند در دارد، آقا؟

﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ﴾ [1]؛ «هفت در دارد.» هفت طبقه دارد. ما چندین بهشت مختلف داریم. ﴿وَمَا مِنَّآ إِلَّا لَهُۥ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾ [2]. افرادی که در بهشت هستند، در درجات مختلفی واقع شده‌اند. از آنها بگذرید، بیایید در جهنّم؛ آنها هم در درکات مختلف و اختلاف به‌واسطهٔ اختلاف اعمال است. و هرچه عمل

سنگین‌تر و خراب‌تر باشد، تاریکی بیشتر است و هرچه سبک‌تر باشد، تاریکی کمتر است. در عین اینکه همه در تحت جلال و جمال پروردگار واقعند، ولی اشراق نور پروردگار تمام عوالم را در آنجا گرفته. خوب، توجّه کردید چه شد مطالب امشب؟

خدا ان‌شاءالله ما را توفیق بدهد. یک صلواتی هم ختم کنید.